

حافظ در ترازوی خلاف آمد عادت

ناصر ناصری

*

هر چه خلاف آمد عادت بود قافله سالار سعادت بود
مخزن الاسرار نظامی

چکیده

عصر حافظ، عصر انحطاط اخلاق و از میان رفتن ضوابط سالم در روابط طبقات مختلف مردم، بویژه حاکمان و فرمانروایان و صوفیان و زاهدان است و نابسامانی و هرج و مرج ناشی از ظلم و بیداد حاکم و فرمانروایان از یک طرف و رواج و ریاکاری و خدعه و نیرنگ فقیهان دینی و صوفیان مدعی از طرفی دیگر، سبب سقوط ارزش‌های اخلاقی و مذهبی شده است و حافظ در بطن این منجلاب فساد و تباهی و نفاق و یأس و به قول خودش در «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل» گرفتار شده است و به عنوان یک متفکر و مصلح اجتماعی به تمام دردها و فسادها و آفت‌ها و آسیب‌های زمانه اشراف دارد و جراح وار با نیشتر انتقاد و طنز می‌خواهد بیماری‌های اجتماعی جامعه را بشکافد و با مهربانی بر زخم‌ها مرهم نهد. برای وصول به این آمال بناچار می‌بایست زبانی را برمی‌گزید که از گیرایی و دل‌نشینی و تأثیرگذاری بیش‌تر برخوردار باشد و به کالبد واژه‌های مرده و معتاد و بی‌روح زبان، جانی تازه ببخشد و با استفاده از ترفندها و هنرهای ادبی، رستاخیزی در عادت‌های مألوف ذهنی و زبانی ایجاد کند از این‌رو به‌ترین مسیر برای مبارزه قلمی با دو قشر حاکمان و صوفیان، چنگ زدن به هنرهایی چون خلاف عرف و عادت عامه است و کاربرد هنرهای ادبی فوق‌به‌صورت گسترده، سبب شهرت و آوازه حافظ شده است که خود می‌فرماید:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

* عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد خوی، ایران.

کلید واژه

حافظ - خلاف آمدِ عادت - آشنایی زدایی - دلیل عکس - متناقض نما - باورشکنی و عقل‌ستیزی.

مقدمه

مسلماً زبان ارتباطی و زبان ادبی (بیانی) تفاوت‌ها و تمایزهایی با هم دارد و شاعران و نویسندگان سعی می‌کنند با استفاده از روش‌ها، شگردها و ترفندهای خاص، کلام خود را ادبی و هنری سازند و برای رسیدن به این مرتبه گاهی هنجارها و قانون‌های متعارف زبان را به هم می‌ریزند و واژه‌ها را به گونه‌ای بکار می‌گیرند که هم‌سان با زبان متعارف و معمولی نیست و با بهره جستن از شیوه هنجارگریزی و ساختارشکنی و فروریختن حد و رسم منطقی، کلام خود را برجسته می‌سازند و گاهی با استفاده از ترکیب‌های متناقض نما، دلیل عکس، باورستیزی و حس‌آمیزی و برخی استعاره‌ها، مجازها و کنایه‌های غیرمتداول و خلاف آمدِ عادت و مخالف قیاس و... با ذوق و خلاقیت هنرمندانه به آشنایی زدایی کلام خود می‌پردازند.

دکتر مهدی محبتی در تعریف آشنایی زدایی می‌نویسد: «آشنایی زدایی در واقع نوعی برجسته‌سازی است که هنرمند با استفاده از یک ترفند هنری ویژه در زبان، عادت‌ها و هنجارهای متعارف و مألوف ذهن را می‌شکند و گونه‌ای خلاف آمدِ عادت را در زبان پیش می‌نهد و نوعی جان‌بخشی و رستاخیز در کالبد کلمات مرده و معتاد زبان می‌بخشد.»^۱

ویکتور شک洛夫سکی در این خصوص می‌نویسد: «ادبیات، دنیای ادراک روزمره را ناآشنا می‌کند تا ذوق معتاد خواننده را برای درک شور و احساس تازه برانگیزد؛ به این معنا که نویسنده یا شاعر مفاهیم آشنا را که بر اثر تکرار و عادت، جلوه و تأثیر خود را از دست داده است، از راه‌های مختلف ناآشنا می‌کند و بدین ترتیب است که ادبیات وظیفه خود را که بازسازی و بازشناساندن زیبایی‌های پنهان در این مفاهیم است انجام دهد.»^۲

تأمل و تعمق آگاهانه در آثار ادیبان، بیان‌گر آن است که عمده شهرت و آوازه آنان مرهون آشنایی زدایی در ابعاد و انواع گسترده آن است و این ویژگی‌ها در اشعار و زبان حافظ نمودی بیش‌تر دارد و به جرأت می‌توان ادعا کرد که وسیع‌ترین آشنایی زدایی و خلاف آمدِ عادت به شکل‌های گوناگون، در شعر حافظ بازتاب یافته است، بویژه اصطلاحات خاص فراوانی که حافظ آن‌ها را در معنی و مفهوم ضد و معکوس و با لحن عنادی و استهزاء بکار برده است. هم‌چنین نگاهی از سر بصیرت، بیان‌گر این حقیقت است که لسان‌الغیبی و شهرت عالم‌گیر حافظ نیز در حرکت خلاف عرف و عادت و باورستیزی و آشنایی زدایی او در کلامش است و به اظهار خودش کسب جمعیت او از

زلف پریشان و طلب کام و نام از خلاف آمدِ عادت است. بطوری که خود صریحاً می‌گوید:

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است^۲

اینک برخی از آشنایی‌زدایی‌های وی را در برخی صنایع بدیعی و بیانی که با طنز همراه است، بطور اجمال بررسی می‌کنیم.

۱- دلیل عکس

گاهی شاعر برای توجیه هنجارهای نامتعارف و اعمال خلاف عادت خود به برهان‌های معکوس روی می‌آورد و با جان‌بخشیدن به کالبد الفاظ فرسوده و مرده، کلام خود را چنان زیبا و دل‌نشین در ذهن و ضمیر شنونده می‌پروراند که مخاطب را مجذوب کلام شگفتی‌آفرین خود می‌کند. دکتر شمیسا در تعریف «دلیل عکس» می‌نویسد: «برای مطلبی دلیلی بیاورند که کاملاً برخلاف انتظار و مخالف عرف و عادت باشد و این یکی از شیوه‌های ایجاد طنز است.»^۴

در این مورد، شاعر با تصاویر تازه و کاملاً بدیع به نوعی آشنازدایی و خلاف آمد عادت می‌پردازد جهت نمونه به ابیاتی چند اشاره می‌کنیم:

من و انکار شراب این چه حکایت باشد لاجرم این قدرم عقل و کفایت باشد
(غزل ۱۵۸/ب ۱)

برحسب عرف و عادت و انتظار، حکم عقل ترک باده‌نوشی و مستی است و شرع نیز باده و باده‌خواری را حرام می‌دارد، ولی شاعر برخلاف عرف و انتظار، انکارکنندگان شراب را فاقد عقل و کفایت می‌داند و ترک باده‌نوشی را برای عاقلان عیبی بزرگ می‌شمارد؛ حال آن که حافظ با لحنی طنزآمیز به این نکته لطیف اشاره دارد که: تنها راه رهایی از نفس، خود پرستیدن، عجب و پناه بردن به باده و می پرستی است. و در جای دیگر می‌گوید:

حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم من لاف عقل می‌زنم این کار کی‌کنم
(غ ۳۵۱/ب ۱)

حافظ در این بیت در مقابل واعظان منبرنشین و زاهدان گوشه‌نشین که به ترک باده و می‌گساری دعوت می‌کنند، ادعای خردمندی می‌کند و ترک می‌گساری را بویژه در موسم گل و سبزه - بدور از عقل و خردمندی می‌داند و با قید نفی حاشا (هرگز) این عمل را از صاحبان خرد شایسته نمی‌داند و با لحنی طنزآمیز صوفیان و واعظان را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: آن که دم از عاقلی و خردمندی می‌زند بعید است در

فصل بهار - که زمان عیش و نوش است - به ترک باده‌نوشی بپردازد. حافظ در ابیاتی دیگر نیز به خردمندی و ترک باده‌نوشی اشاره می‌کند از جمله:

صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد به عقل نوش که ایام فتنه‌انگیز است
(غ ۴۱/ب ۲)

حال آن که عقل حکم می‌کند که شراب ننوشد، چه با باده‌گساری زمام اختیار عقل از دست خارج می‌شود و حزم و احتیاط را رعایت نمی‌کند، بی‌پروایی می‌کند، عریده می‌کشد و فتنه برپا می‌کند. بنابراین عادت در چنین مواقعی، عقل ایجاب می‌کند که فرد شراب ننوشد.

و باز در بیتی دیگر استغفار می‌کند که در موسم گل از باده‌نوشی توبه نکند.

من رند و عاشق در موسم گل آنگاه توبه، استغفرالله
(غ ۴۱۸/ب ۴)

که طبق شرع و عرف و عادت، همیشه باید از گناه استغفار کرد، ولی حافظ از خیال توبه در موسم گل استغفار می‌کند و از توبه کردن در موسم عیش و نوش به خدا پناه می‌برد.

در بیتی دیگر ترک باده‌نوشی زاهد را ناخردمندانه می‌داند و بر اثر شوق و لذت می‌گساری از زهد و خویشنداری خود، اظهار پشیمانی می‌کند و عشق باده‌گساری، وی را هلاک می‌کند.

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت عاقل مکن کاری کاورد پشیمانی
(غ ۴۷۳/ب ۴)

و صوفی پشیمینه پوش که تا دیروز جام و قدح و اسباب فسق و آلات می‌گساری می‌شکست و آن را حرام می‌شمرد، با نوشیدن جرعه‌ای باده به عقل آمده و از زهد فروشی ریاکارانه و خشک مغزی دست برداشته و متوجه شده که دانایی و فرزاندگی در باده‌نوشی است.

صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست باز به یک جرعه می‌عاقل و فرزانه شد
(غ ۱۷۰/ب ۲)

حال آن که برحسب عرف و عادت، می‌گساری عقل را سست و ناتوان می‌کند و فرزاندگی را از او می‌گیرد و قرین شدن عاقلان را با صوفی نادان - با داشتن میی صافی - سیه روزی و بدبختی می‌شمارد و می‌گوید:

می‌دارم چو جان صافی و صوفی می‌کند عیبش خدا یا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
(غ ۴۵۴/ب ۹)

و سرانجام از ره‌گذر تجاهل العارف می‌گوید: اگر هوشیار و خردمند باشی خود می‌دانی با چه کسانی (خراباتیان) مصاحبت کنی و چه (باده) بنوشی!
 من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
 (غ ۴۵۶/ب ۲)

حال آن که عقل و خرد حکم می‌کند که با باده‌نوشان و خراباتیان ننشیند و با زاهدان و صوفیان ساکن مسجد و صومعه مصاحبت کند و از می‌گساری و می‌کده دوری جوید، ولی حافظ - برخلاف عرف و عادت - باده خواری و می‌کده نشینی را توصیه می‌کند.

سلام کردم و با من به روی خندان گفت که ای خمار کشی مفلس شراب‌زده
 که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای زگنج‌خانه شده، خیمه بر خراب زده
 (غ ۴۲۱/ب ۷۸)

پیر مغان با گشاده‌رویی به حافظ گفته است که ای خمارآلوده تهی دست و بدحال از شدت مستی می‌گساری، کدام مرد عاقل بلندهمت چنین کاری می‌کند که تو با ضعف اراده و سستی اندیشه، کرده‌ای و از گنج‌خانه می‌کده به خراب آباد صومعه و مسجد روی آورده‌ای؟

دکتر زریاب خویی می‌نویسد: «پیر پس از جواب سلام، او را به جهت آن توبه که از کوی می‌فروشان دوری گزیده بود، ملامت می‌کند و می‌گوید چرا از این گنج‌خانه آباد روی گرداندی و به سوی صومعه و مدرسه خراب رفتی؟»^۵
 دلیل عکس و خلاف عرف و عادت ابیات فوق در این است که پیر مغان، مدرسه و صومعه را خراب و ویرانه می‌خواند و می‌خانه را گنج‌خانه (شناخت و معرفت الهی) می‌نامد و اوج این طنز لطیف، در بیت دیگری، کامل‌تر و دل‌نشین‌تر بیان می‌کند.
 بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم هزار صف ز دعاهای مستجاب زده
 (غ ۴۲۱/ب ۱۰)

۲- آشنایی‌زدایی بر پایه عذر بدتر از گناه

کرده‌ام توبه به دست صنم باده فروش که دگر می‌نخورم بی رخ بزم آرایی
 (غ ۴۹۰/ب ۳)

شنونده طبق عادت ذهنی گمان می‌برد که حافظ از می‌گساری توبه کرده است اما یک مرتبه متوجه می‌شود که حافظ از باده خواری بدون رخ بزم‌آرای توبه کرده است. که در حقیقت نوعی عذر بدتر از گناه در بیت نهفته است که خواهان عشرتی بر عشرتی دیگر است. حافظ در این بیت چندین تناقض و خلاف عادت را به یک‌دیگر گره

زده است و با بیان طنزآمیز و معجزه آسای خود حالت پذیرفتنی به کلام خود بخشیده است. اول این که توبه از دست صنم - در معنی بت و به اعتبار معنی استعاری زیباروی - توبه کرده است، نه از دست یک شیخ یا واعظ. دوم این که خود صنم، باده فروش است و توبه بدست باده فروش از نظر شرعی نه جایز است و نه مطابق با عرف و عادت جامعه، و در نهایت توبه حافظ از باده نوشی بدون زیباروی بزم آراست.

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(غ ۲۰۶/ب ۸)

رشتهٔ تسبیح شیخ یا عابد بر اثر لغزش و خطایی گسسته است، اما عذری که برای پاره شدن تسبیح می آورد، عذر بدتر از گناه است. برای این که با ساقی سیمین ساق عشق ورزی و ملاعبت بوده، نرد عشق می بخت و پرداختن به ساقی و مشغول شدن به وی را مهم تر از حفظ رشته تسبیح می داند. پاره شدن رشته تسبیح و تقوای شیخ بر اثر پرداختن به ساقی سیم ساق برخلاف عرف و عادت است.

البته بطور ضمنی می گوید: زاهدان ریایی و مدعیان دیانت، پیوسته در حال عشق بازی با زیبارویان هستند و از این حیث از شیخ می خواهد که با دانه های تسبیح مردم را فریب ندهد و از راه راست منحرف نکند. در همین مفهوم در جای دیگر می فرماید:

ز رهم میفکن ای شیخ به دانه های تسبیح که چو مرغ زیرک افتد نفتد به هیچ دامی
(غ ۴۶۸/ب ۶)

و در بیتی دیگر کلامش را پررنگ تر می کند و می گوید:

پیاله بر کفنم بند تا سحرگه حشر به می زدل ببرم هول روز رستاخیز
(غ ۲۶۶/ب ۵)

از دیرباز در آیین و فرهنگ ایرانیان، بویژه پس از اسلام، برای پاداش و ثواب اخروی و معنوی و رهایی از هول روز رستاخیز کفن مرده را با آیات قرآنی و ادعیه مزین می کردند تا به مجازات گناهی که مثلاً از می گساری حاصل شده بود، تخفیف داده شود، اما حافظ با رندی تمام و برخلاف عرف و عادت برای رهایی از خوف روز حساب می خواهد پیاله شراب بر کفن خود ببندد تا سنگینی و سختی مجازات حشر را احساس نکند. استاد خرمشاهی دربارهٔ این بیت می گوید: «طنز جسورانه ای دارد. می گوید از احوال قیامت هراسانم و هیچ پناه و دستاویزی ندارم مگر جام باده که چون پس از مرگ، دستم از او نیز کوتاه می شود پیاله ای بر کفنم ببند تا در غوغای محشر باده نوشی آغاز کنم و به مدد باده هر گونه هول و هراسی را از خود دور کنم.»^۶

۳- آشنایی زدایی بر پایه باورستیزی

«باورستیزی یکی از شایع‌ترین شیوه‌هایی است که حافظ برای مخالفت با برخی از سنت‌های فکری و گاهی مذهبی در پیش گرفته است؛ او به مدد افسون سخن خویش گاهی آن چنان ضربه‌ای به باورهای محتوم خواننده‌اش می‌زند که او در نگاه اول متوجه آن نمی‌شود، بلکه پس از مدت‌ها تفکر و تعمق، آثار آن صدمه را می‌یابد و شاید با این شیوه در پی عریان کردن سستی پای‌گاه بسیاری از باورها و تفکرات آدمی است.»^۷

باورستیزی از آن شیوه‌هایی است که حافظ به مدد آن، پای خیال را از دایره و محدوده تنگ باورها و انتظامات فراتر می‌برد و عده‌ای را وادار به نگرش دقیق و انتقادی باورهای خود سوق می‌دهد و برای عده‌ای این امکان را فراهم می‌کند که چشم به افق‌هایی تازه از باورهای جدید و بدیع باز کنند.

یکی از نشانه‌های حیات هنری و جاودانگی شعر حافظ در حریم آشنایی‌زدایی باورشکنی و باورستیزی است که اغلب لبه تیز حملات حافظ به برخی باورهای مذهبی است که استاد خرمشاهی از آن به «میل حافظ به گناه» تعبیر کرده است و حافظ تمام همت خود را برای شکستن آن باورها جزم می‌کند. بدین ترتیب خیالی‌ترین و بدیع‌ترین باورهای خلاف عرف و عادت را - گاهی با استدلال‌های خود باورانه - در کمال زیبایی بیان می‌کند. مثلاً در باور عامه، گنه‌کاران و می‌گساران اهل بهشت نیستند، اما حافظ خلاف آن را اثبات می‌کند از جمله:

هاتفی از گوشه می‌خانه دوش گفت ببخشند گنه، می بنوش
(غ ۲۸۴/ب ۱)

باورستیزی در این بیت بسیار پررنگ است؛ اول این که برخلاف باورها، هاتف غیبی نه در جای‌گاه مقدس چون مسجد و صومعه، بلکه در می‌خانه ندا می‌دهد. دوم این که روی سخن او نه با اهل پرهیز و تقواست، بلکه با می‌گساران است و سوم این که برخلاف باور عامه این هاتف امر به پرهیز از می‌خواری نمی‌کند بلکه مشوق آن‌هاست و سر آخر این که ترس از قهر خدا را از دل می‌خواران شسته و آن‌ها را به رحمت و بخشش خدا نوید می‌دهد که البته نوعی دلیل عکس نیز محسوب می‌شود.

در بیتی دیگر برخلاف عرف و عادت و باور عامه، سروش عالم غیبی از مستان می‌خانه است در جمع می‌گساران نشسته است و از بخشوده شدن گناهان باده‌خواران (عام بودن رحمت الاهی) خبر می‌دهد.

بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب نوید داد که عامست فیض رحمت او
(غ ۴۰۵/ب ۵)

و باز به باور حافظ برخلاف باور عامه، دعای می خواران مستجاب می شود نه دعای عابدان شب زنده دار و درست کاری در خرابات است و مقیمان می خانه از بندگان دیرینه درگاه الهی هستند.

سحرم هاتف می خانه به دولت خواهی گفت باز آی که دیرینه این درگاهی
(غ ۴۸۸/ب ۱)

و باده نوشان را با گرفتن جام شرابی در دست، یک سره از کوی خرابات به بهشت خواهند برد.

حافظا روز اجل گر به کف آری جامی یک سر از کوی خرابات برنندت به بهشت
(غ ۸۰/ب ۷)

و هر چند سالها دربانی می خانه را کرده است، از لطف آزل، جنت فردوس طمع دارد.

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع گرچه دربانی می خانه فراوان کردم
(غ ۳۱۹/ب ۷)

شرکت در تشییع جنازه مسلمانان در شرع ثواب و پاداش دارد، اما حافظ خطاب به عموم مردم می گوید: هر چند که حافظ را گناه کار و دوزخی می دانید، ولی حافظ برخلاف پندار شما بهشتی است، بدین جهت با شرکت در مراسم تشییع جنازه او، از پاداش اخروی برخوردار شوید:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گرچه غرق گناهست می رود به بهشت
(غ ۷۹/ب ۷)

هم چنین خطاب به زاهدان متظاهر و صوفیان ریاکار که طمع در بهشت عدن و حوض کوثر دارند، با رندی تمام می گوید: از صومعه و مسجد و عبادت های ریاکارانه نمی توان به نعمت های بهشت دست یافت و وعظ واعظان و فقیهان دینی را که دم از بهشت می زنند لافی بیش نمی داند و راه بهشت را در خرابات و پای خم می داند که پیر مغان می گساران را مست و یک رنگ کرده، روانه بهشت می کند:

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به می خانه که از پای خمت یک سر به حوض کوثر اندازیم
(غ ۳۷۴/ب ۷)

و در بیتی دیگر خطاب به صوفیان خرقه پوش که به اعتقاد و باور آنان، خرقه مایه سلامتی و امنیت آنان از آسیبها و آتش دوزخ است، می گوید: اگر خواهان جان سالم از آسیب های روزگار و آتش خشم الهی و عذاب دوزخ هستی خرقه را که به انواع ریا و تظاهر آلوده شده است، از خود دور کن، زیرا به باور وی آتش خشم؛ از خرقه ریایی

صوفیان مدعی کرامت بر می‌خیزد. به عبارتی دیگر آتش عظیم دوزخ و رنج و عذاب آن جهانی در گرو پشمینه پوشی صوفیان دروغین و فریب کار است:

حافظ این خرقة بینداز مگر جان ببری کآتش از خرقة سالوس و کرامت برخاست
(غ ۲۱/۷)

و واعظانِ گران جان را که باده نوشان را به باد انتقاد و استهزا می‌گیرند، متهم به حیوانی و بی‌هنری می‌کند و آموختن رندی و باده‌خواری را لازمهٔ انسانیت و کرم می‌داند و می‌گوید:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
(غ ۲۲۷/۲)

استاد خرمشاهی در خصوص این بیت می‌نویسد: «حافظ با صراحت و صلابت بیش‌تر به واعظان و امثال آن‌ها که گرفتار ربا و زهد خشک هستند، می‌گوید هنر این است که رندی بیاموزی و کرم کنی و گرنه فضیلتی نیست که بی‌ذوقی مثل تو، می‌نخورد و بر اثر ترک همین هنر، نائسان بماند وی می‌خوردن را هنر رندان می‌داند، نه در حد حیوان و این هنر را همیشه به خودش نسبت می‌دهد نه به واعظان گران جان.»^۸ گرفتن ساغر و عشرت خواهی و خوش دلی فرشته رحمت، از دیگر بدعت‌ها و خلاف باور عامه است که حافظ بدان باور دارد:

گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت زجرعه بر رخ حور و پری گلاب زده
(غ ۴۲۱/۵)

حافظ صوفیان را که مدعی پی بردن به اسرار نهانی و غیبی هستند و این را نتیجه کشف و شهود خود می‌دانند، به ظاهر می‌پذیرد، اما برخلاف باور عامه، پی بردن به اسرار و رموز غیبی را در نتیجهٔ مجاهدت‌ها و ریاضت‌های صوفیانه نمی‌داند، بلکه معتقد است از پرتو می و می‌گساری به این مقام راه یافته است و می‌گوید:

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
(غ ۴۸/۱)

دکتر زریاب خوبی در تشریح این نکته می‌نویسد: «طنزی قوی در بیت وجود دارد و آن، این که شراب معیاری است برای تصدیق ادعاهای مدعیان و ما از راه این معیار و از این جهت که صوفی شراب می‌خورد، به گوهر و اصل ادعای او و صدق آن پی‌می‌بریم؛ یعنی درست است صوفی راز نهانی را می‌داند برای آن که شراب می‌خورد، چرا؟ برای آن که شراب معیار و میزان پی بردن به گوهر اشخاص و باطن ایشان است.»^۹

۴- آشنایی‌زدایی بر پایه تصاویر متناقض‌نما (پارادوکس)

متناقض‌نما «ترفندی است که هنرمند آگاهانه برای گیرایی و دل‌نشینی بیش‌تر سخن خود بکار می‌برد و هرگونه کلامی است که ظاهراً اجزایش ضد و نقیض می‌نماید اما در واقع درست و معنادار و آگاهانه بکار رفته است.»^{۱۰}

دکتر مظفری در تشریح تصاویر پارادوکس می‌نویسد: «در تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه، صور و مفاهیم به نحوی ولو اندک، تناسبی با هم‌دیگر دارند، اما در تصاویر پارادوکس میان صور و مفاهیم، نه تنها تناسبی نیست، بلکه تناقضی آن‌ها را از اجتماع در یک تصویر و مفهوم ذهنی منع می‌کند و ذهن و خیال هنرمند برای ایجاد سازگاری میان آن عناصر و صور متناقض، نیازمند خلاقیتی است که چون مغناطیسی نیرومند، عناصر و صور متضاد و متناقض را به سوی خود جذب کرده، در کنار یک‌دیگر به وحدتی جدایی‌ناپذیر برساند. از این رو شاید بتوان ایجاد چنین تصاویری را به پای نهایت و اوج آفرینندگی هنرمند گذاشت.»^{۱۱}

بسامد چنین تصاویری در شعر حافظ بسیار بالاست. هم‌چنان که قبلاً اشاره رفت، افکار حافظ بر پایه هنجارگریزی و باورشکنی و عقل‌ستیزی و وارونه‌گویی شکل می‌گیرد و به جرأت می‌توان ادعا کرد که عمده شهرت حافظ در همین نکته است، آن‌چنان که خود اذعان می‌دارد کسب جمعیت وی در زلفی پریشان حاصل شده است که خود یکی از زیباترین تصویرهای پارادوکس را ایجاد کرده است. تأمل در ابیات زیر به قوت این ادعا می‌افزاید:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
(غ ۳۱۹/ب ۵)

جمع کن به احسانی حافظ پریشان را
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی
(غ ۴۷۳/ب ۱۲)

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است
وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است
(غ ۴۶/ب ۸)

حافظ برای کسب هوشیاری از خانقاه به می‌خانه می‌رود تا از مستی زهد رهایی یابد:
ز خانقاه به می‌خانه می‌رود حافظ
مگر ز مستی زهد و ربا به هوش آید

حال آن که می‌خانه محل مستی و بی‌هوشی است، اما هوشیاری حافظ در مستی می‌کده است و اگر بخت بلند به مدد حافظ رسد صید شاهد مطبوع شمایل می‌شود:

حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی
(غ ۴۵۶/ب ۷)

که پارادوکسی عمیق در بیت نهفته است.

یار به انفاس عیسوی، عاشق (حافظ) را می‌کشد:

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

و با گنجی که در آستین دارد درویش و تهی دست است؛ با داشتن جام جهان‌نما
چون خاک ره بی‌ارزش است و در دریای وحدت و توحید غرق در گناه است:

گنج در آستین و کیسه تهی جام گیتی نما و خاک رهیم
هوشیار حضور و مست غرور بحر توحید و غرقهٔ گنهمیم
(غ ۳۸۱/ب ۳)

هم‌چنان که ملاحظه می‌شود تصاویر پارادکسی در ابیات فوق با لحنی طنزآمیز
کاملاً واضح و آشکار وجود دارد.

اما با تأمل عمیق در برخی ابیات حافظ به تصاویر، پارادوکسی پی‌می‌بریم که
فقط ذهن و خیال رندانهٔ حافظ توانایی پروراندن چنین تصاویری متناقض را دارد از
جمله:

به جبین نقش کن از خون دل من خالی تا بدانند که قربان تو کافر کیشم
(غ ۳۴۱/ب ۴)

مسلمانان طبق رسوم خود در عید قربان، چهارپایی حلال گوشت، چون شتر و
گاو و گوسفند را به عنوان قربانی ذبح می‌کنند و قربانی را معمولاً با نشانه‌هایی خاص از
جمله رنگین کردن با حنا داغ‌دار می‌کنند تا شناخته شود. اما حافظ می‌گوید: از خون
دل من خالی بر پیشانی من بزن تا داغ‌دار شوم.

چند نکته و تصویر متناقض در بیت نهفته است: اول این که قربانی حافظ
برخلاف عرف و عادت، انسان (عاشق یا خود حافظ) است نه چهارپایان حلال گوشت.
دوم این که معشوقی که حافظ را خال زده و رنگین کرده است، مسلمان نیست و کافر
کیش است و خون مسلمانی را می‌ریزد و در نهایت این کافر کیش اصلاً به قربانی کردن
در عید قربان و جزئیات آن (نشان‌دار کردن) اعتقادی ندارد که حافظ با این تصاویر
ذهنی به ایجاد پارادکس پرداخته است.

چنین که صومعه آلوده شد به خون دلم گرم به باده بشوید حق به دست شماست
(غ ۲۲/ب ۷)

صومعه که در عرف، مکانی مقدس است از خون دل حافظ - خونی که از رنج و
درد ریاکاری‌ها و فریب‌کاری‌های صومعه‌نشینان حاصل شده - آلوده شده است و حافظ
برخلاف عرف و عادت در صدد آن است که برای تطهیر او، او را با باده بشویند؛ حال آن
که خود باده از نظر شرعی نجس است و تطهیر نجس با نجس، برخلاف شرع و عادت
وباور عامه است، بنابراین در هر دو مصراع تناقضی نهفته است. در مصراع اول اعمال

صوفیان به جای آن که آرام‌بخش و تسکین دل باشد، شدت زشتی اعمالشان (ریاکاری‌ها) حافظ را به تهوع واداشته است و در مصراع دوم شستن نجاست خون با نجاست باده و با طنزی گزنده می‌گوید که تنها شراب می‌تواند آلودگی صومعه نشینان و تظاهر و تزویر آنان را بزدايد و آنان را از چند رنگی، به یک‌رنگی درآورد. البته شستن رنگ ریا و دلق ملمع و صومعه از باورهای خلاف عرف و عادت حافظ است که بسامد این مفهوم و کاربرد این صور خیال، در شعرش زیاد است. باز در جای دیگر می‌فرماید:

گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیب است مکنم عیب کزو رنگ ریا می‌شویم
(غ ۳۸۰/ب ۵)

هم‌چنان که می‌دانیم ملمع از نظر لغوی به معنی رنگارنگ است که خرقة‌های صوفیان معمولاً وصله وصله و رنگارنگ بوده است، اما حافظ با ایهامی طنزآمیز از دلق ملمع و آلوده، آلوده بودن خرقة صوفیان را به انواع رنگ و ریا تعبیر کرده است که بر باور حافظ فقط باده می‌تواند آن آلودگی‌ها را پاک کند و تطهیر خرقة آلوده با شراب - که خود شرعاً نجس است - خلاف عرف و تصویری متناقض است.

ابیاتی دیگر در همین مفهوم:

ندر و فتوح صومعه در وجه می‌نهیم	دلق ریا به آب خرابات برکشیم (غ ۳۷۵/ب ۲)
ساقی بیار آبی از چشمه خرابات	تاخرقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی (غ ۴۸۹/ب ۹)
به آب روشن می‌عارفی طهارت کرد	علی الصبّاح که می‌خانه را زیارت کرد (غ ۱۳۳/ب ۱)

و برحسب عرف و عادت، درهای بسته (مشکلات لاینحل) به کلید دعای عابدان شب زنده‌دار و صوفیان صافی دل و اولیاء الله گشوده می‌شود، اما درهای بسته حافظ برخلاف انتظار به کلید دعای رندان صبحی زده و صافی دل گشوده می‌شود که با لحنی طنزآمیز صبحی زده را مستجاب الدعوه خوانده است و می‌گوید:

به صفای دل رندان صبحی زدگان بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند
(غ ۲۰۲/ب ۳)

نتیجه‌گیری

هنرها و شگردهای ادبی فراوان در شعر حافظ نهفته است که وی بر پایهٔ خلاف آمد عادت، زبان و بیان خود را با آمیختن به انواع هنرها و فنون ادبی و بدیعی آراسته است و در نهایت شعر خود را از دیگر شاعران متفاوت و ممتاز کرده است. این امر سبب ایجاد شهرت و آوازهٔ وی شده است و می‌توان نتیجه گرفت که همین زبان غیبی و بیان هنری و صور خیالی حافظ است که او را سرآمد و قلّه‌نشین شاعران فارسی زبان کرده است و اوج شهرتش در شکستن هنجارهای مألوف و عادت‌های معمول حاصل شده است و خلاصهٔ کلام این که:

«نمی‌دانم به هر جایی که هستی
خلاف نفس و عادت کن که رستی»
(نقل از لغت‌نامه ده‌خدا، ذیل واژه خلاف آمد)

پی‌نوشت‌ها

۱. محبتی، ۱۳۸۰: ۳-۱۶۲.
۲. احمدی، ۱۳۸۶: ۴۷.
۳. حافظ، ۱۳۷۰: ۶۶.
۴. شمیسا، ۱۳۷۱: ۹۸.
۵. زریاب خویی، ۱۳۷۴: ۱۸۵.
۶. خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۸۵۴.
۷. مظفری، ۱۳۸۱: ۲-۱۸۱.
۸. خرمشاهی، ۱۳۸۰: ۱۹۸.
۹. زریاب خویی، ۱۳۷۴: ۲۵۲.
۱۰. محبتی، ۱۳۸۰: ۱۷۱.
۱۱. مظفری، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۶۹.

کتاب‌نامه

۱. آیینه جام، زریاب خویی، دکتر عباس، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲. احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی، زنجانی، دکتر برات، انتشارات دانش‌گاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۳. بدیع، شمیسا، دکتر سیروس، انتشارات پیام نور، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
۴. بدیع نو، محبتی، دکتر مهدی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۵. حافظ حافظه ماست، خرمشاهی، بهاء‌الدین، انتشارات قطره، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۶. حافظ عاشقی رند و بی‌سامان، شوقی، دکتر شوق، انتشارات شایسته، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۷. حافظ نامه، خرمشاهی، بهاء‌الدین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۸. خیل خیال، مظفری، دکتر علی‌رضا، انتشارات دانش‌گاه ارومیه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۹. دیوان حافظ، خطیب رهبر، دکتر خلیل، انتشارات صفی علی‌شاه، چاپ هشتم، ۱۳۷۰.
۱۰. ساختار و تأویل متن، احمدی، بابک، نشر مرکز، چاپ نهم، ۱۳۸۶.
۱۱. ذهن و زبان حافظ، خرمشاهی، بهاء‌الدین، انتشارات ناهید، چاپ هفتم، ۱۳۸۰.
۱۲. لغت‌نامه ده‌خدا، علی‌اکبر، ۵۰ جلدی.
۱۳. یک قصه بیش نیست، انوری، دکتر حسن، نشر عابد، چاپ اول، ۱۳۷۹.

